

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human Rights

حقوق بشر

داکتر عباس آزادیان

۰۳ اگست ۲۰۲۳

درآمدی بر شکنجه

بخش اول

مقدمه:

در سلسله مقالاتی که در چند قسمت به حضورتان تقدیم خواهد شد، نگارنده درصدد آن است که نکات چندی را در مورد شکنجه بررسی کند. سعی خواهد شد که هر مقاله حالتی مستقل داشته باشد تا خواننده بتواند از هر کجا که خواست و یا توانست این مقالات را دنبال کند. بدون این که دچار مشکل شود. این سلسله مقالات را تقدیم می‌کنم به “تمامی آنهایی که شکنجه شده‌اند و تمامی آنهایی که شکنجه خواهند شد.”

شکنجه جنایتی به وسعت دنیا

در نگاه اول تعریف شکنجه امری سهل و آسان به نظر می‌رسد. وقتی مأموران دولتی می‌آیند و يك فعال سیاسی و شهروندی را می‌گیرند و با ضرب و شتم می‌خواهند از او اقرار بگیرند شکنجه اتفاق افتاده است. اما مسأله به این سادگی نیست. فرهنگ معین “شکنجه کردن” را اینگونه تعریف می‌کند: “آزار کردن متهم با آلات و ادوات شکنجه تا از او اقرار گیرند.”

دیگران شکنجه را آزار روحی و فیزیکی به وسیله نیروی دولتی به منظور بهره‌برداری عمومی و یا دولتی دانسته‌اند. این تعاریف محدود کننده می‌باشند. عامل کلیدی در این تعاریف مشخص نیست. عده‌ای از محققان، همصدا با فرهنگ معین، مسأله اصلی شکنجه را کسب اطلاعاتی می‌دانند که فرد متهم در اختیار دارد. اطلاعاتی که می‌تواند برای شکنجه‌گر مهم باشد. در مقابل این نظر دیگر محققان برآنند که مسأله اصلی شکنجه رنج فیزیکی و روحی است که به وسیله يك انسان بر انسان دیگر تحمیل می‌شود. شکی نیست که در اکثر مواقع این امر مربوط می‌شود به اعمال زور توسط مقام و یا مقاماتی در حکومت که برای کسب اطلاعات در مورد نیروهای مخالف و حفظ قدرت فردی دست به شکنجه می‌زنند.

براساس این دیدگاه دوم، شکنجه می‌تواند واقع شود بدون این که مسأله کسب اطلاعات در میان باشد. مثلاً هنگامی که از شکنجه برای ایجاد ترس و وحشت استفاده می‌شود. نکته‌ی دوم این است که شکنجه می‌تواند به وسیله نیروهای غیردولتی نیز به کار برده شود. مثلاً به وسیله گروه‌های فشار و یا به وسیله گروه‌های مختلف مخالف دولت علیه يك دیگر. نکته

سوم این است که از شکنجه می‌توان تعاریفی حقوقی، اخلاقی و حتی احساسی ارائه کرد. تعریفی که در این مقالات مورد استفاده قرار خواهد گرفت، از آن انجمن جهانی پزشکان است که در سال ۱۹۷۵ پیشنهاد شد: براساس این تعریف شکنجه عبارت است از:

“تحمیل کردن رنج فیزیکی و روحی گسترده سیستماتیک غیرانسانی علیه افراد، ”به وسیله‌ی فرد و یا افرادی که در ارتباط و یا بدون ارتباط با موضع قدرت می‌باشد جهت کسب اطلاعات، اعتراف کشیدن و یا هر هدف دیگر.” در سال ۱۹۸۴ کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه شکنجه و مجازات‌های غیرانسانی، خشن و تحقیرآمیز تعریف زیر را برای شکنجه ارائه نمود:

“شکنجه اعمال درد و رنج فیزیکی و یا روحی است بر يك انسان به قصد به اعتراف کشیدن و یا کسب اطلاعات در مورد آن فرد و یا فردی ثالث، به قصد مجازات کردن او برای عملی که او و یا فرد ثالثی مرتکب شود و یا متهم به ارتکاب شده و یا به قصد تحت انقیاد درآمدن و درهم شکستن آن فرد و یا فردی ثالث...”

گسترده‌ی شکنجه

شکنجه امری است شایع. علی‌رغم اطلاعیه‌ها، قطعنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های متعدد بین‌المللی، شکنجه هنوز امری است معمول، خطیر و حتی شایع‌تر از گذشته. گزارش سازمان عفو بین‌المللی در سال ۱۹۹۵ نشان می‌دهد که حدود نصف کشورهای مختلف جهان به شکل‌های مختلف از شکنجه استفاده کرده‌اند. این سازمان در همان سال دهها اعلامیه مشخص برای تقاضای عمل فوری علیه شکنجه افراد مشخص، در رابطه با زندانیان و شرایط اضطراری سلامت آنها، در رابطه با دستگیری‌های بی‌دلیل، زندانی کردنهای درازمدت بدون تماس با خانواده و یا دنیای خارج، زندانی کردن بدون اتهام، محاکمه و زندانی کردن به دنبال محاکمه‌های غیرعادلانه، کشتارهای غیرقانونی و ماوراء قانونی، ناپدید شدن، احکام اعدام، تهدید به قتل‌ها، دست و پا بریدن و محاکمات سیاسی کوتاه مدت و غیره صادر کرد. و این فعالیت‌ها تنها در مورد دستگیری‌ها و شکنجه‌هایی بود که شکی درباره آنها وجود نداشت به عبارت دیگر اینها تنها نوك كوه یخی بود که از آب بیرون آمده بود و حاصل این فعالیت‌ها چه بود؟ در سال ۱۹۹۳ سازمان عفو بین‌الملل حدود ۸۴ اعلامیه صادر کرد در رابطه با ۴۰۰ نفر که مورد شکنجه قرار گرفته بودند. علاوه بر این اعلامیه‌ها، ۴۲ نامه دیگر نوشته شد در ارتباط با ۵۰۰ نفر دیگر که آنها هم مورد شکنجه قرار گرفته بودند. تنها ۲۰ کشور به این نامه‌ها پاسخ‌های نامشخصی دادند که حدود ۲۵۰ نفر از ۹۰۰ نفر بالا را دربرمی‌گرفت.

شکی نیست که ارزیابی صحیح گسترده‌ی شکنجه امری است غیرممکن. اما این امر ارزش سیاسی خطیری دارد و به همین دلیل دولت‌های درگیر و متهم به هر کاری دست می‌زنند تا چنین اطلاعاتی را مخفی نگاه دارند و به طور سیستماتیک هرگونه اتهامی را رد می‌کنند و این انکار، علی‌رغم مدارك خدشه‌ناپذیر و زنده می‌باشد.

همانطور که اشاره شد شکنجه تنها به وسیله سازمانها و افراد دولتی اعمال نمی‌شود. متأسفانه باید اعتراف کرد که شکنجه به وسیله گروههای فشار و سایر افراد سازمان داده شده و یا سازمان نیافته بسیار کمتر از شکنجه دولتی مورد توجه قرار گرفته است. زیرا دستگیری‌ها و شکنجه افراد در این محدوده‌های کوچکتر توجه خاص مطبوعات و مردم را جلب نمی‌کند و قضیه بدون جنجال سپری می‌شود.

نکته قابل توجه دیگر، این امر است که شکنجه به کشورهای در حال رشد و یا کشورهای درگیر بحران‌های سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای محدود نمی‌باشد. در گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل تمام کشورهای متعدد غربی که لایحه

دمکراسی و ضدیت با شکنجه را دارند هم می‌توان دید. شکی نیست که ابعاد شکنجه در کشورهای غربی محدودتر می‌باشد.

این عدم حضور گسترده و ملموس شکنجه در کشورهای غربی باعث شده است که متفکران، دانشمندان و محققان غربی توجه و اهمیت کمی به این امر و نتایج وخیم روحی، روانی و جسمی آن بدهند. شاید غم‌انگیز باشد یادآوری این واقعیت که نخستین شبکه‌های کمک به شکنجه‌شدگان تنها در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفتند.

علی‌رغم واقعیت دردآور فوق، در دو دهه گذشته اهمیت بیشتری به مسأله حقوق بشر، و شکنجه داده شده است. مراکز متعددی در کشورهای مختلف برای بررسی شکنجه، انواع آن و عواقب فیزیکی و روحی و راههای درمان این عواقب به وجود آمده است. این مراکز امکانات ارائه خدمات چند جانبه‌ای را به شکنجه‌دیدگان فراهم می‌کنند. در سال ۱۹۸۱ سازمان ملل متحد صندوق کمک مخصوصی برای محکومان شکنجه فراهم آورد که پروژه‌های پزشکی، روانی، اجتماعی، حقوقی و کمکهای اقتصادی مختلفی را دربرمی‌گیرد، که در خدمت شکنجه‌دیدگان می‌باشند.

در سال ۱۹۷۵ اولین مرکز کانادایی کمک به شکنجه‌شدگان به وسیله دکتر الودی، "ضضعدس روانپزشک اسپانیایی ساکن تورنتو به وجود آمد. این مرکز در دو دهه گذشته کمکهای قابل توجهی در اختیار شکنجه‌دیدگان گذارده است. شکی نیست که کمکهای این سازمانها به دلایل متفاوت محدود است. اکثر این سازمانها بودجه اصلی خود را از دولت دریافت می‌کنند و در نتیجه توانایی مالی آنها بستگی به شرایط اقتصادی و به خصوص شرایط سیاسی روز دارد. چگونه می‌توان انتظار داشت که دولت محافظه‌کاری (مثل دولت هریس) به چنین سازمان‌هایی کمک‌های قابل توجهی ارائه دهد؟ اکثر این سازمانها به نیروهای داوطلب تکیه می‌کنند. نکته مثبت این امر شور و اشتیاق این افراد برای کمک و همیاری است. نکته منفی می‌تواند محدودیت‌های احتمالی توانهای تخصصی و مالی این افراد باشد.

اهمیت مطالعه شکنجه و جنبه‌های آن و توجه به انسان‌های شکنجه شده فقط به خاطر جنبه‌های انسانی قضیه نمی‌باشد. شکی نیست که این افراد مورد ناچوانمردانه‌ترین ستم‌ها و فشارهای روحی و فیزیکی قرار گرفته‌اند. چه بسا که افراد خانواده آنها در جلوی آنها مورد ضرب و شتم و حتی تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. چه بسا خود آنها مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. ضربه‌های مشت و لگد و کابل بر کف پاها و بقیه بدن و انواع و اقسام توهین‌های زننده شاید ساده‌ترین نوع تجاوز به تمامیت این انسان‌های شکنجه شده باشد.

این افراد بارها و بارها طعم مرگ را چشیده‌اند و در معرض جوخه‌های اعدام قلابی قرار گرفته‌اند. تعداد زیادی از یاران خود را در زیر شکنجه و یا به اشکال مختلف از دست داده‌اند. بررسی شکنجه و مقابله با آن شکی نیست که مسأله‌ای است انسانی. اما این موضوع امری سیاسی نیز می‌باشد. مگر هر امر انسانی به نحوی سیاسی نمی‌باشد؟ این توجه برخوردی است سیاسی زیرا اعلامیه‌ای است علیه زشت‌ترین نوع سرکوب حقوق بشر. شکنجه زشت‌ترین نوع سرکوب است زیرا از میان همه آزادی‌ها، آزادی تفکر، آزادی اعتقاد داشتن و آزاد بودن انسان متفکر را مورد حمله قرار می‌دهد و اعلامیه سیاسی علیه این امر، برای حفظ حقوق انسانی به دست آمده در مبارزه طولانی تاریخ انسان، ضروری است. مبارزه‌ای است که انسانهای فراوانی و چه بسا زیباترین انسان‌ها در راه آن از جان خود مایه گذاشتند و به یاد بیاوریم که مسأله شکنجه امری غیرانسانی است که به حکومت و یا حکومت‌های دیکتاتور و سلطه‌گر در گوشه‌های پرت دنیا محدود نمی‌شود. شکنجه امری است به وسعت دنیا و به خاطر پیوند آن با نفی بنیادی حقوق انسانی به همه انسان‌های جهان مربوط می‌شود: شکنجه شده یا شکنجه نشده.

شناخت شکنجه و عواملی که منجر به حفظ و تداوم آن می‌شود، تلاش وسیعی را می‌طلبد. مطالعات اجتماعی، سیاسی، رفتاری پزشکی می‌توانند به درک عوامل ماندگاری این پدیده انزجار آمیز و ضدانسانی برخورد با مخالفان یاری رسانند.

شکی نیست که این مطالعات بیشتر از هر چیزی مربوط می‌شود به مبارزه برای تغییرات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی و رفرم‌های سیاسی، علیه حکومت‌های ارتشی و سلطه‌گر در مناطق محروم دنیا .

این مبارزه اما، به هیچ وجه محدود به این مناطق نمی‌شود. شکی نیست که اوضاع سیاسی و اجتماعی و منافع اقتصادی کشورهای غربی و هم‌بطور تحولات اقتصادی و سیاسی در سطح جهان و منطقه‌ای می‌تواند باعث بقاء حکومت‌های سرکوبگر و در نتیجه بقاء شرایط سلطه شود. امری که هیچ حاصلی جز تداوم رنج انسانی، بی‌عدالتی و خشونت بیشتر و لاجرم تداوم شکنجه ندارد .

عده‌ای از محققان برآنند که پیدایش علمی که به بررسی شکنجه بپردازد تحول قابل ملاحظه‌ای را در مبارزه علیه شکنجه به همراه خواهد داشت. اینان اعتقاد دارند که دانش حاصله از این تحقیقات علمی می‌تواند نقشی قدرتمند در بالا بردن آگاهی عمومی ایفا کند و به عنوان حربه فشار به دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی به کار رود تا اینها به نوبه خود موضع محکم‌تری در مقابل شکنجه اتخاذ کنند. مطالعه سیستماتیک درباره شکنجه ممکن است امری مفید و یا حتی ضروری باشد ولی در عین حال باید علیه خوش‌بینی ساده‌لوحانه هشدار داد. صرف‌نظر از فواید و عواقب سیاسی و اجتماعی این مطالعات شکنجه‌شدگان می‌توانند از دستاوردهای چنین علمی بهره ببرند. این بهره‌برداری می‌تواند به شکل کمک‌های درمانی در مقابله با عواقب فزینی و روانی شکنجه باشد. نتایج این مطالعات می‌تواند در دادگاه‌های مختلف به نفع شکنجه‌شده‌ای که تقاضای پناهندگی می‌کند به کار رود. در مقاله‌های جداگانه‌ای به عواقب فزینی و روحی شکنجه خواهیم پرداخت .

در مقابل عقیده فوق، صاحب‌نظران دیگری بر این عقیده‌اند که مسأله شکنجه امری است سیاسی و برخورد از سایر زوایا مثل برخورد پزشکی، روانشناسی و غیره به آن باعث انحراف و محدود کردن موضوع می‌شود. عده‌ای حتی برآنند که چنین مطالعه تحقیقی می‌تواند منجر به پیدایش علمی به عنوان “شکنجه‌شناسی” شود که خود به معنای قبول غیرمستقیم امر شکنجه و تسلیم در برابر واقعیت وجودی آن می‌باشد. امری که بر این اعتقاد دامن می‌زند سابقه تاریخی بی‌تفاوتی و یا کم‌تفاوتی جامعه پزشکی به طور اخص و علمی به طور اعم به جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، بیماری‌های روانی و پزشکی افراد شکنجه شده می‌باشد. حتی می‌توان پزشکی را مشخص کرد که خود در امر شکنجه دخالت داشته‌اند. علاوه بر این پزشکان به طور کلی توجه کمی به موانع دستیابی به بهداشت مناسب، عوامل حفظ نابرابری اجتماعی و نقش این نابرابری در دستیابی به امکانات فوق داشته‌اند. باید توجه داشت که مراقبت‌ها و خدمات ارائه شده به گروه‌های محروم جامعه، گروه‌های اقلیت مذهبی، قومی و نژادی از کیفیت پایین‌تری برخوردار است و اینان کسانی هستند که بیشتر در معرض تهدید و شکنجه و آزار قرار دارند .

به مسأله فوق باید سوءاستفاده‌های آشکار و نهان از نتایج تحقیقات علمی در راستای منافع يك قدرت سیاسی خاص را افزود. علی‌رغم این اعتراضات شکی نیست که کارهای تحقیقی می‌تواند در مبارزه علیه شکنجه به کار رود و یا به نحوی از انحاء در خدمت قربانیان شکنجه قرار گیرد و باز هم شکی نیست که تفسیرهایی که در خدمت تداوم نظام شکنجه نوشته می‌شود باید مورد نقد و تحلیل علمی قرار گیرد .

از آنجا که در قسمت بعدی قصد بررسی عواقب فزینی و روانی شکنجه را داریم، مقدمه‌ای را لازم می‌بینیم. همانطور که اشاره شد در دو دهه گذشته مسأله بهداشت شکنجه‌شدگان رشد چشمگیری یافته است. کلینیک‌ها و برنامه‌های مختلفی در سرتاسر جهان به این مسأله اختصاص یافته و پزشکان خبره درگیر مسأله شده‌اند. به همراه این گسترش، دو نگرش گوناگون در مقابل هم قرار گرفته‌اند. يك نگرش، در ضمن به رسمیت شناختن وجود عواقب ناگوار برای شکنجه‌شدگان، معتقد است که عواقب روحی و روانی شکنجه واکنش طبیعی انسان‌ها است به شرایط تهدیدآمیز و غیرانسانی و

نباید به انسان‌های شکنجه شده انگیزشی و یا روانپزشکی چسباند. اینان می‌افزایند که با جنبهٔ پزشکی دادن به واکنش انسانها به شقاوت دولتها و سرکوبگریهای سیاسی، توجه‌ها از مسألهٔ حقوق بشر و مبارزه علیه شکنجه - که خود جزئی از مبارزه علیه سلطه‌گری است- منحرف می‌شود. اینان خنثی بودن و بی‌طرفی علم به طور کلی و علم پزشکی را به طور اخص شاهد مدعا می‌آورند .

در مقابل این نظر دیگران عقیده دارند که شکنجه امری است غیرطبیعی و خارق‌العاده در روند زندگانی انسان‌ها و می‌تواند به تغییرات متعدد جسمی و روانی منجر شود و عواقب خطیری برای شکنجه‌شدگان داشته باشد. وجود این عواقب وسیع است که کمک هماهنگ و همه‌جانبه به شکنجه‌شدگان را امری ضروری می‌گرداند .

شکی نیست که تحقیقات علمی و از جمله تحقیقات پزشکی می‌تواند افراد را در رابطه‌ای غیرشخصی، بی‌روح و بی‌عاطفه درگیر کند. سؤال و جواب پزشک و بیمار می‌تواند به یادآورندهٔ بازجویی و رابطهٔ شکنجه‌گر و شکنجه‌شونده باشد. روش‌های علمی امکان کمی برای دربرگرفتن و بررسی احساس و حالت عاطفی فرد مورد آزمایش به وجود می‌آورد. به خصوص که در این موارد انتظار بر آن است که فرد در مورد جنبه‌های خصوصی زندگی‌اش اطلاعاتی را ارائه کند. اطلاعاتی که بار احساسی و عاطفی فراوانی دارند. و فراموش نکنیم که در نظام‌ها و سیستم‌های مختلف از سیستم فاشیستی المانی تا سیستم ستالینی شوروی، تا سیستم‌های لیبرالی غربی از روش‌های مختلف شکنجه، به خصوص شکنجهٔ روانی استفاده‌های مشمنزکننده‌ای شده است که خود به بی‌اعتمادی فوق‌الدلیل قابل فهم و آشکاری می‌افزاید .

با توجه به محدودیت‌های فوق‌نگارنده را بر آن است که:

- ۱- عواقب فزینی و روانی شکنجه واقعیت‌های غیرقابل انکار می‌باشند.
- ۲- درمان‌های موجود برای مقابله با این عواقب کافی نیستند و مفید بودن آنها از لحاظ علمی به اثبات نرسیده است .
- ۳- شك و دودلی در مطالعهٔ عینی و علمی شکنجه و عوامل و عواقب آن پروسه به بلاتکلیفی و دودلی در کمک به شکنجه‌شدگانی که احتیاج به کمک دارند، می‌انجامد .
- ۴- به دلیل این شك و دودلی روش‌های قابل اعتماد که هم از لحاظ علمی اعتبار داشته باشند و هم برخورد انسانی با فرد شکنجه‌شده را تضمین کنند به وجود نیامده است .
- ۵- در نتیجه در هنگام برخورد با افرادی که دچار ناراحتی‌های مختلف می‌شوند و به نحوی از انحاء احتیاج به کمک دارند، کمبود تئوریک و عمل حس می‌شود. برای توضیح تئوریک و گرفتن تجربهٔ عملی به حاصل مطالعات و تجارب به دست آمده در رابطه با محکومان سوانح گوناگون دیگر استناد می‌شود که دچار حادثه‌ای غیرطبیعی شده‌اند. هیچ‌گونه الزامی وجود ندارد که آن یافته‌ها را می‌توان عمومیت داد و در مورد و برای کمک به شکنجه‌شدگان به کار برد .
- ۶- ما اکنون در موقعیتی تاریخی قرار گرفته‌ایم که توانایی ابداع و گسترش روش‌های علمی بررسی، ثبت و پیگیری شکنجه و عواقب فزینی و روحی آن را داریم. این تحقیقات می‌تواند در خدمت ریشه‌شناسی روانشناسانهٔ امر شکنجه و شکنجه‌گر نیز به کار برود. دانش حاصله می‌تواند برای پاسخ جامعه به سؤال “چگونه يك جامعه می‌تواند نطفه‌های شکنجه را در خود بپروراند؟” کمک کند. هدف نهائی این مطالعات و بررسی‌ها فقط و فقط باید یاری به افراد شکنجه‌دیده و کمک به ریشه‌کن کردن امر شکنجه باشد .

ادامه دارد